

## «ما به پدر بزرگان خود، به مدافعان میهن خیانت کردیم»

<http://www.pravda.ru/society/fashion/29-07-2013/1167660-rodina-0/>

۱۶ اسد ۱۳۹۲

در طول نیم قرن، فرمان شماره ۲۲۷ کمیسر دفاع ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نوشته و امضاء شده توسط استالین، تحت عنوان «یک گام عقب نشینی، هرگز!» هیچگاه در هیچ کجا چاپ و منتشر نشد. پس از سخنرانی رادیوئی فرمانده کل در سوم ژوئیه ۱۹۴۱، این فرمان به سنگ مانعی در راه حرکت برخی مورخان تبدیل گردید. جاعلان حقایق تاریخی از آن در جهت اهداف کثیف خود استفاده میکنند.

لیبرالها آن را بمنزله میخ بعدی به تابوت استالین ارزیابی میکنند - مستبدان روسیه رفاه خود را از خون مردم تأمین میکنند. دشمنان آشکار میهن ما از اینکه مقاومت روسها اجازه نداد نازیسم تغذیه شده بوسیله آنها برهبری هیتلر «کشور منفور شوراهها و روس مقدس» را در هم بکوبد، خشم خود را پنهان نمیکنند. این اتفاق نیافتاد، و اکنون نیر سعی میکنند بکمک ایده های کوچک خود نسل ایوانوفهای پیوند گسسته را تربیت کنند.

صفحات مطبوعات و تلویزیونهای همه جهان را همواره مسائل و موضوعات مرتبط با اردوگاههای کار اجباری اتحاد شوروی و اردوگاههای مرگ نازیها رنگین میکند. در غرب ترجیح میدهند هیچوقت یادی از آن نکنند، که تاکتیک زمین سوخته روی زمین **بورها** و تجربه اردوگاههای کار اجباری را برای اولین بار در انگلیس به کار بستند، که در اثر آنها فقط ۳۰ هزار نفر زن و کودک **بوری** باضافه تعداد بیشماری از بومیان سفید و سیاه کشته شدند. آیا حذف ساکنان بومی آمریکا به یادآوریش می ارزد؟ البته، آزادی غربی بهتر از آزادی ما است. زیرا، در روسیه اصل «بزن خودی را تا بیگانه بترسد»، حاکم است، ولی در غرب، مرگ بهتر است - اما برای سیاه پوستان، هندوها، اسلاوها، مسلمانان و سایرین - این فهرست ادامه دارد. در حالیکه متمدنهای غربی برای تسلیح وحوش بومی تا دندان مسلح از هیچ تلاشی دریغ نمیورزند، اما بی وقفه در باره ظلم و ستم آتیلا، چنگیز خان، تیمور و استالین جیغ و داد میکنند. هنگام یادآوری

مکاری شرقی (بیزانسی) تزار روس، الکساندر پاولویچ، در باره میلیونها قربانی ناپلئون بنحوی فراموش میکنند. این سیاستمدار «ترقیخواه» قانون معروف خود را به خلقهای سرزمینهای اشغالی حقنه کرد. گاهی اوقات که از او انتقاد میکنند، «هیولای کورسی»، مولد نسل آینده مافیای ایتالیا را بخاطر میآورند و در نهایت میگویند، خلاصه، او به ما تعلق ندارد. در یک کلام، غریبه است.

مسئله بر سر دفاع کذائی از استالین نیست (برای اینکه گویا او هیچ کار درستی انجام نداد)، بر سر ردیف کردن «اشتباهات خشن» فرماندهی اتحاد شوروی (دروغگو دشمن خداست) یا بر سر «قربانی کردن بیجای مردم خویش» هم نیست (هنگام بریدن چوب، تراشه ها به اطراف می پرد). بیائید صادق باشیم و بدون سیاست ورزی عجولانه. متوفیان نیازمند تبرئه نیستند، و مردگان شرم نمیکنند. رهبری سیاسی وقت کشور برهبری استالین در قبال اوضاع وخیم پیش آمده واکنش متناسب نشان داد. شعار پدر بزرگان ما چنین بود: «برای ما جائی فراتر از ولگا نیست!» در غیر این صورت، نسلهای بعدی نمیتوانستند به موجودیت خود ادامه دهند. این است آنچه که باید بخاطر داشت.

به صدای کسانی که در آن سالهای سخت بدففاع از آزادی خود و ما برخاستند، گوش فرادهیم. مارشال **واسیلیوسکی** در یادداشتهای خود در باره فرمان شماره ۲۲۷ نوشت: «این، یکی از محکم ترین اسناد سالهای جنگ بلحاظ عمق میهن پرستی و بلحاظ شدت عاطفه بود». معترضان بلافاصله میگویند: به باور ما سران نظامی استالینی و سانسور شوروی شایسته این بخاطر سپاری نیستند. آنها بیش از همه به خائن، به فرمانده واحد دوم ضربت ارتش، ژنرال آ. آ. **والاسوف** که در آستانه نبرد استالینگراد به اسارت در آمد، باور میکنند. در این حال، مطلقا بخاطر میآورند، که گویا خود او چاپلوسی استالین را میکرد. «دیکتاتور» به روحيات ناپسند او پی نبرد و «بچه های خوب» (واژه وسترن های هالیوودی) را بناحق تیرباران کرد. باز هم در سیاست پایمان میلنگد، ولی به حرکت ادامه میدهیم.

این هم نقل قولی از شاعر جبهه ای روس، یوگنی یوتوشنکو ( **Yevgeny Yevtoushenko**) آنطور که از زبان یک یهودی اوکراینی، **سمیون گودزنکو (Semyon Goudzenko)** نقل میکند: «ما نیازی به ترحم نداریم. زیرا ما هم به هیچ کس امان ندادیم». و این هم سخن یک یهودی دیگر، دیوانه فرانسوی مآب، **ایلیا ارنبورگ (Ilya Erenburg)**، که در ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۲، چهار روز قبل از صدور فرمان «یک گام عقب نشینی، هرگز!» در صفحات «کراسنوی زویوزدی» (**ستاره سرخ**) تحت عنوان جالب

توجه «بگش» نوشت: «ما فهمیدیم که آلمانیها انسان نیستند. از نظر ما، کلمه «آلمانی» بعد از این بدترین دشنام است...».

اکنون چنین سخنانی را بمتابه دعوت به نسل کشی یا خیلی ساده، دعوت به خشونت یا دامن زدن به مناقشات ملی تلقی میکنند. شاید، درست است. زیرا جنگ هم مثل جنایت، تعلق ملی ندارد. جنگ نه تنها صورت زنانه ندارد (نقش جنسیتی)، حتی شکل نژادی و ملیتی هم ندارد. همان استالین «مستبد خونخوار» می گوید: «هیتلرها می آیند و میروند، اما ملت آلمان به موجودیت خود ادامه می دهد». و ژنرال یسموس **(درجه نظامی استالین)** پس از پیروزی «به سلامتی روس کبیر» جام باده میکند و به همین سبب او را نمی بخشند و هیچگاه هم نخواهند بخشید. او میتواندست به سلامتی هر کس دیگری، هر چند خلق «کوچک» باده بنوشد، اما چرا به سلامتی این روسها؟... آخ، این روسها» (Oh, those Russians) - راسپوتین و سایر آشغالهای مزخرف به سبک رگی یا دیسکو هستند. در سالهای ۱۹۸۰ به صدای این زوزه ها، در عین حال بدون مراجعه به متون زبانهای دیگر، بسیار عالی رقصیدیم. اما سیل تبلیغات خزنده، شالوده یک ملت بزرگ را شست و با خود برد. پس از مدتی آرامش برکه راکد بوسیله چوبایسها، آبرامویچها و آبرامویچهای دیگر بهم خورد **(اشاره است به افرادی مثل آناتولی چوبایس، رمان آبرامویچ، باریس برزوفسکی، آک دیرپاسک، میخائیل خادارک. فسکی نمونه چند صد یهودی تبار دیگر (صحیح تر است آنها را صهیونیست انامیم)، که بلافاصله پس از تخریب سوسیالیسم و تجزیه اتحاد شوروی با غضب عدوانی و تاراج ثروت‌های ملی این کشور از نقشه سیاسی جهان حذف شده، یک شبه به چند ده میلیارد دلار دارائی دست یافتند)**. آیا برنامه آژانسهای امنیتی غرب برای محروم کردن روسیه از وجود اشخاصی مثل **الکساندروفها، ماتروسوفها، نیکلایوفها، گاستللوها و زویا کاسمادمیانسکیها** اجرا شده است؟!

مسئله بر سر ملیت نیست! اتفاقا قدرت اتحاد شوروی از انترناسیونالیسم آن ناشی میشد، نه از خون و خاک آن **(Blood and Soil)**. رایش سوم مجموعا ۱۲ سال عمر کرد، و اتحاد شوروی بیش از ۷۰ سال زنده بود و اگر آن را به باتلاق ناسیونالیسم نمیکشاندند، هنوز میتواندست به حیات خود ادامه دهد. ضمنا، ناسیونالیسم نتیجه جنگهای ناپلئون بود، نه محصول جنگ بزرگ ارتش آزادیبخش روسیه بفرماندهی کوتوزوف و دیگر قهرمانان سال ۱۸۱۲. و نیکولای اول، «ژاندارم اروپا» نیز در پیدایش این پدیده مقصر نبود. امپراتور روسیه برای فرونشاندن قیام تاج اطریش به کمک «برادر» شتافت که او نیز بعدها در جنگ کریمه از روسیه

«سپاسگزاری کرد». نه تنها **هابسبورگها** صمیمانه اذعان کردند، که «اطریش با ناسپاسی خود در قبال کمک روسیه جهان را شگفت زده کرد»، اکنون نیز «نواحی» امپراتوری بزرگ، نمک شناسی خود را نشان میدهند...

فرمان شماره ۲۲۷ تا روز امروزی نیز موضوعیت خود را هم در رابطه با «ستون پنجم» و هم در رابطه با ترسوها، خائنان و فراریان حفظ کرده است. کفایت کشور کمی ضعیف شود و بوی تعفن از آن برخیزد، تا بلافاصله مگسهای پهن خوار بر سر آن به پرواز در آیند و حشرات و کرمها در آن در هم بلولند. اخراج زبان روسی از مدارس آغاز میشود، یادواره های سربازان آزادی برچیده میشود، «قهرمانان» اس اس رژه میروند. مرکز **سیمون ویزینتال** بطور جدی در ویرانه های جنگ بدنبال جنایتکاران جنگی میگردد، که واقعیت دوره نزدیک را روشن نمیسازد، و حوزه بالتیک دمکراتیک مجاور مرز، پارتیزان سابق را بخاطر اینکه او پدر بزرگ تمعیدی نشد، درصندلی محکومان مینشانند! «ایزیا، تو میهن ات را دوست داری؟» - «بلی» - «آیا بخاطر آن از جانت میگذری؟» - «نه، در این صورت، پس چه کسی از آن دفاع خواهد کرد؟»

**بابی یار، کراسوفا، لیدیتسه، اورادور، پیرچیویس، کاتین...** شما این نامها را بخاطر دارید؟ یا فراموش کرده اید؟ یا فرمانده گروه چریکی، **واسیلی ماکارویچ کانانوف**، که جمهوری لیتونی او را «جنایتکار جنگی» شناخت، مقصر آنهاست؟ آیا بخاطر اینکه مجموعا با نه نفر از عهده پلیس و گروه مجازات **اینزاتس (Aynzats)** برآمد؟ اما آن حرامزاده ها چه تعداد انسان را شکنجه دادند و کشتند؟

الکساندر سرگئیویچ پوشکین نوشت: «مدت مدیدی روسیه از سرنوشت اروپا جدا شده بود. جلگه های وسیع آن جمعیت بیشمار مغولها را بلعیدند و به تهاجمات ویرانگرانه آنها پایان دادند. بربرها چون شهامت آن را نداشتند روسها را به بردگی در آورده و یک پشت جبهه قوی از آنها برای خود بسازند، به دشتهای شرقی خود بازگشتند. آئین مسیحی در روسیه شکنجه شده و در حال مرگ نجات یافت، نه لهستان، آنگونه که اخیرا مجلات اروپائی ادعا کردند؛ اما اروپا، در برخورد به روسیه، همواره ناسپاس بوده و جاهلانه عمل کرده است».

پاسخ غربیها (تأکید می کنم، ملیت های مختلف)، به سربازان آزادیبخش اتحاد شوروی، به این ناجیان جهان از وحشیگری غرب، فقط یک ناسپاسی ساده نیست. این، جنایت است!

نام آن حرامزاده را که جرأت کرد در شهر کیف به منزل سپهبد **واسیلی استپانویچ پتروف**، دو بار قهرمان اتحاد شوروی، قهرمان توپخانه که با از دست دادن هر دو دست، به نبرد ادامه داد، وارد شده و اشیای آن را بیرون بریزد، اعلام کنید.

یوداکیا نیکلایونا زاوالیا، قهرمان جنگ می گوید: «پس از جنگ از شهرها، پادگانهای ارتشی، کشتی های جنگی و زیردریائی های زیادی دیدن کردم. همه جا در باره جوخه های گروهان تحت فرماندهی من صحبت می کردند. برای رساندن حقایق به کودکان، در مدارس سخنرانی میکردم، اما ایوان های آگاه به پیوندها به بار نیامدند. و اگر توانم اجازه دهم، حالا هم می روم. در ماه اوت سال گذشته ۳۰ دستگاه کامپیوتر، بالاپوش و کاپشن از سواستاپل برای دانش آموزان مدرسه شماره ۱۰۴ پوشه وادیتسه آوردم، جایی که همه ساله ۹ ماهه (روز پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم جهانی) را با خرسندی در آنجا میگذراندم. اما اول سپتامبر سال ۲۰۰۷ این مدرسه را بنام فاشیست قاتل، رُمان شوخوویچ نامگذاری کردند. آیا در آنجا باز هم حقیقت من لازم است؟... پس از این اعتراف صمیمانه دختر خلق اوکراین، شما را نمی دانم، اما اشک در چشمان من حلقه زد.

شوخوویچ، باندرای، ولاسوف، وایخمان... اگر اینها امروز قهرمان نامیده میشوند، در این صورت، تو، رفیق فرمانده، بناحق فرمان «یک گام عقب نشینی، هرگز!» را صادر کردی. پدران و پدربزرگان ما یک گام عقب نشستند، اما- ما. ما به شما خیانت کردیم، و دنیا همواره بکام خائنان بوده است.

### پایان سخن

همراه با تقدیم ترجمه مقاله با عنوان فوق، ابتدا یادآوری و ذکر نکاتی چند ضروری بنظر می رسد: طی ماههای گذشته (تقریباً ۸ ماه) چیزی بیش از ۴۰ مقاله مستند و مستدل در باره نظام مالی- اقتصادی حاکم بر جهان ترجمه کرده ام که مجموعه و حتی هر یک از آنها به تنهایی تصویر واقعی، تصویری که شکل و سیستم مافیائی- قمارخانه ای آن و سلطه یک دولت در سایه (دولت مخفی جهانی) متشکل از اعضای چند مافیای عمده: مافیاهای پول (دلار) و طلا (بانکداران)، مواد مخدر و مافیای صنایع جنگی بر آن را بروشنی نشان میدهد و ثابت میکند که تمام سیاستها، موضوعات تبلیغاتی، فرهنگی و غیره برای همه بشریت را همین «دولت مخفی» تعیین و تعریف میکند. منشاء و مبداء همه نگون بختی های خلقهای جهان، فقر، گرسنگی، بیکاری، بیخانمانی، فقر فرهنگی، انحطاط و سقوط عقلی و اخلاقی، عدم تعادل روانی و دیگر مفاسد و فجایع اجتماعی مثل اعتیاد، فحشا، جنگهای ویرانگرانه امپریالیستی- استعماری تحت بهانه ها و عناوین مختلف و «من درآوردی» همین «دولت در سایه» است. همین «دولت مخفی» بود که در طول دهها سال با صرف دهها تریلیون

ثروتهای غارتی جهان توانست سوسیالیسم «واقعا موجود» (اگر ادعا نکنیم عدالت اجتماعی آرمانی، حداقل نسبی) و اتحاد شوروی را تخریب و تجزیه کرد و بلافاصله پس از آن عمل ضدانسانی خود را با ترویج اصطلاح «فروپاشی» توضیح داد و این واژه را به اذهان عمومی حقه کرد. این «دولت در سایه» اگر دیروز با ایجاد هراس از شیخ کمونیسم آرامش و امنیت جهان را به هم میزد، پس از یکسره کردن کار سوسیالیسم «واقعا موجود»، امروز با ایجاد خطر جدید- خطر تروریسم- بویژه «تروریسم اسلامی»، تروریسمی که ساخته و آفریده خود آن است، امنیت و آرامش تمام جهان را از بین برده و آن را به جهنم ساکنانش تبدیل کرده است.

با پیدایش و زایش چنین شرایطی بود که اغلب شخصیتها، افراد، گروهها، سازمانها و احزاب سیاسی مدعی پیروی از نظریه سوسیالیسم و کمونیسم علمی، این واژه ابداعی ناتوی تبلیغاتی- فرهنگی را در هوا شکار کرده و برای «جا اندازی» آن از هیچ کوشش و تلاشی فروگذاری نکردند. این نامبردگان قبل از اینکه عوامل و علل تخریب و تجزیه را تعیین و تعریف کنند، به جستجوی «عیوب» و «اشتباهات» ساکنان خانه تخریب شده در زیر بمبارنهای بی امان تبلیغاتی و تهاجم سازمانیافته مافیای حاکم بر جهان پرداخته و آنها را بدلیل اینکه بطور کلی چرا چنین خانه ای را در چنین محلی ساخته اند، محکوم و تقبیح نمودند. اغلب و یا اکثریت قریب به اتفاق برشمردگان فوق که خاستگاه طبقاتی بورژوائی یا حداکثر، خرده بورژوائی داشتند و بند ناف و منافعشان بنحوی از انحاء به سرمایه بسته بود، گوئی مترصد همین فرصت بودند تا به خاستگاه خود بازگردند و وفاداری خود به طبقه خویش را به اثبات برسانند. این ناکمونیستها که زمانی طبقه کارگر را نیروی متعالی و پیشبرنده جامعه تعریف میکردند و از «سوسیالیسم، همین امروز!» یک پله پائین نمی آمدند، پس از سلطه کامل «دولت مخفی» بر کل جهان، به یکباره و ناگهان، به مبلغان دمکراسی و حقوق بشر امپریالیستی- مافیائی بدل شدند، که اشغال کشورها و قتل عامهای میلیونی خلقهای بی دفاع را جایز میشمارد. در عین حال، «نبوغ سیاسی» این جماعت گل کرد و به تأسی از ناتوی رسانه ای به کشف جدیدی نائل شدند و طبقه متوسط را نیروی محرک انقلاب (البته انقلاب نه، بلکه، اصلاحات در چهارچوب نظام موجود) و پیشبرنده جامعه تعریف کردند. پس فاجعه عموم بشری تجزیه اتحاد شوروی بود که بیاد این جماعت افتاد به «اندیشه» بنشنند؛ «مشاوره ها» کنند؛ «کنگره ها» برگزار نمایند و بالاخره، برنامه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بی پشتوانه و صدتا «یک عباسی» تنظیم و ارائه دهند؛ نسخه های جعلی برای مبارزه با تورم، گرانی و کاهش سطح زندگی عمومی بیچیدند. اما غافل یا

باحتمال قوی آگاه از اینکه اجرای هیچ برنامه ای، حتی عملی ترین آنها در یک شرایط عادی، با وجود استبداد مافیای مالی - پولی حاکم بر جهان و بدون اعمال تغییرات اساسی در بنیاد نظام موجود، در بهترین حالت، چیزی جز وهم و خیال، در بدترین حالت، غیر از حقه بازی و عوامفریبی کودکانه نیست.

این همان واقعیتی است که حتی بورژوازی ملی روسیه پس از گذشت تقریباً دو نیم دهه از تخریب سوسیالیسم «واقعا موجود» و تجزیه اتحاد شوروی فهمیده و به ابعاد خیانت به پدر بزرگان پی برده است، ولی مدعیان سابق پیروی از ایده های سوسیالیسم علمی، که مدتهاست بشدت زرد شده و در مواردی حتی به سفیدی، سفیدتر از دولتهای امپریالیستی - استعماری گرائیده اند، نفهمیده اند، گه چه خیانتی به نسلهای گذشته کمونیستها کرده اند، تمام مبارزه، قهرمانیها و از جان گذشتگی ها و دستاوردهای آنها را به سخره گرفته اند. البته اگر توجه داشته باشیم، که برخی گروهکها و سازمانچه ها سابقا مدعی پیروی از سوسیالیسم علمی، گسست از تجارب تاریخی و عملی نسلهای پیشین کمونیستها را شرط «اتحاد» و «پیشرفت» اعلام کرده اند، معلوم میشود، که این، نه یک ادعای ساده، بلکه، یک حقیقت روشن است.

نکته دیگر اینکه، منبع مقاله پیش رو (Pravda.ru) در نگاه اول ممکن است بسیاریها را دچار اشتباه سازد. اما، اشتباه نکنید. این پراودا، آن پراودای لنینی نیست که پنجم ماه مه سال گذشته میلادی یک صد سالگی اش را برگزار کردیم، بلکه، پراودای وابسته به کرملین امروز است، که گوشه هایی از واقعیت خیانتها را بیان کرده است. یادآوری: کلمات، عبارات و جملات برنگ آبی در متن، همچنین، برجسته نمائی اسامی خاص در متن مقاله، از من است.

مترجم